



تجربه نشان داد که حریم شخصی هر کسی، حتی در رسانه، باید محترم شمرده شود.

شما گفته بودید «خیال باطل است که من تا وقتی ترامپ پشت میز است برگردم آمریکا»

بله، دقیقاً شب رسیدن به ایران تلویزیون را روشن کردم و دیدم حاج قاسم شهید شده. من ایشان را از نزدیک دیده بودم و احترام عمیقی برایشون داشتم. دوره ترامپ، سخت گیری و تحقیر ایرانی ها به اوج رسیده بود. صحنه‌ای که از یک خواننده محبوب ایرانی در فرودگاه لس آنجلس دیدم، روی زمین نشسته بودند و اجازه ورود نمی دادند، واقعا اذیتم کرد. احساس کردم ایرانی ها دارند تحقیر می شوند.

برخی گفتند این حرف ها سیاسی ست.

بعضی آدم ها کج فهم اند و منافع شان در انکار واقعیت است. اگر ایران از داعش آسیبی ندید، مدیون چه کسی هستیم؟

در اجتماع با شما چه برخوردی می کنند؟

وقتی در خیابان راه می روم، هم لطف می بینم هم آزار. مثلاً در یک رستوران، فردی یواشکی از من فیلم می گرفت. وقتی اعتراض کردم، با غرور گفت: «ما یک خانواده ریشه دار سلطنت طلب و عاشق پهلوی هستیم!» گفتم: «اتفاقاً من عاشق حکومتم؛ اما فرهنگ من این است که بدون اجازه از کسی فیلم نمی گیرم. شما که سلطنت طلب هستید، این فرهنگ را ندارید؟» اگر اجازه می گرفت، من با کمال احترام کنار او می ایستادم و عکس می گرفتم.

عصر همان روز به مرکز خرید دیگری رفتم و غرق در محبت مردم شدم. برای یک خرید مهم رفته بودم ولی تمام وقت به عکس گرفتن گذشت. همه درباره «خط قرمز» حرف می زدند. مردم حرف دارند، زیاد هم دارند.

نمونه‌ای از مواجهه شما با توهین در خیابان دارید؟

بله، حدود هشت-نه ماه پیش، در یک مرکز خرید نزدیک خانه‌مان، خانمی اصطلاح بسیار بدی در مورد من گفت. من بهش لبخند زدم و گفتم: «از دیدن شما لذت بردم.» وقتی پرسیدم شغلتان چیست، گفت: «بازنشسته دبیر آموزش و پرورش.» گفتم «خب، شما برای نظام خدمت کردید و قوانین را پذیرفته‌اید. من هم که رسمی نیستم، اما شما خیلی حکومتی تر هستید!» این تجربه نشان داد که مردم و کار ما همیشه با ایدئولوژی، غیرت و آگاهی نسبت به کشور و نظام همراه است و تاوان دارد. ما در جنگ نرم هستیم؛ تیری که به ما می خورد پانسمان می شود و زندگی ادامه دارد.

شما پیش تر اشاره کردید که «لات» نیستید، ولی در برنامه از واژه‌های صریح استفاده می کنید. رویکرد شما چیست؟

من واقعاً لات نیستم، ولی وقتی لازم باشد چارچوب‌ها را می شکم. برای مثال، در برنامه جدید، برخی واژه‌ها مثل «خشتک کسی رو پرچم کردن» آمده‌اند. ادبیات نسل جدید، حتی در خندوانه یا سریال های شبکه خانگی، گاهی بسیار سخیف تر از این است. ما در «خط قرمز» درباره آدم های واقعی و نقد پذیر حرف زدیم؛ حتی آدم های بین المللی و خطرناک، که دنیا به بدترین شکل درباره شان صحبت می کند. من همیشه تاکید می کنم که ادبیات درست، همسوا نسل امروز، اما محترم و واقعی باشد.

آیا این ادبیات شخص اول است یا بازنمایی نسل دیگر؟

اکثراً ادبیات نسل زد است، نه نسل من. من شخصاً به هنرجویان می گویم: «عادت های کلامی و رفتاری تان در خلوت خودتان شکل می گیرد.» گاهی می بینم مجریان و همکاران مطرح، همان ادبیات را در زندگی شخصی دارند. ما آن را در برنامه می بینیم و گاهی گل درشت جلوه داده می شود تا مخاطب متوجه موضوع شود، نه برای دامن زدن به بی ادبی.

برخوردتان با کودکان و نسل جوان در برنامه‌ها چگونه است؟

یک دختر بچه در برنامه «خط قرمز» آنگذر احساساتش جریحه دار شد که گریه می کرد و می گفت: «من نمی گذارم ذره‌ای از خاک کشورم دست درازی شود.» من باید آرامش می دادم و نشان می دادم نسل جدید نیاز به

کمتر اعمال می شود. بله؛ چون من لباس را می شناسم، تخصص همین است. برای مقابل دوربین قرار گرفتن مطالعه زیاد می کنم، کورس های زیادی گذراندم. لباس را بر اساس زبان بدنم و موضوع برنامه انتخاب می کنم و رنگ را خوب می شناسم. مهم تر اینکه تکلیفم با خودم روشن است.

یعنی همان طور که جلوی دوربین هستید، در زندگی روزمره هم همان طور لباس می پوشید؟

دقیقاً، مخاطب وقتی من را در خیابان، مهمانی، عروسی یا خرید می بیند، چیز عجیبی نمی بیند. همانی هستم که روی آنتن می بیند. اگر جلوی دوربین یک جور باشم و بیرون یک جور دیگر، هم مدیر بالادستی و هم مردم سریع تشخیص می دهند. بالاخره همه لنز و دوربین را می شناسند و مردم هم رسانه شخصی دارند.

به برنامه «سلام صبح بخیر» اشاره کردید. سه تیتراژ آن روز هنوز در گوگل هست: «خط قرمز حاشیه ساز شد»، «کت دامن ژیلو صادقی صد او سیما را به آتش کشید»، و «از شهروندی آمریکا تا...». با این حجم حاشیه شما چگونه کنار می آید؟

ادیتان می کند یا حتی ممکن است از این جریان استفاده کنید؟ هیچ انسان عاقلی که استاندارد زندگی می کند، حاشیه را دوست ندارد. زندگی من همیشه پرابوسی بوده. امسال سی امین سال کار من در رسانه است و این حاشیه ها فقط سه چهار سال اخیر (از اواخر ۹۸) به وجود آمده.

قضیه آن «دامن» چه بود؟

اصلاً دامن نبود؛ مانتو بود. یک مانتوی یک تکه که بارها پوشیده بودم؛ در سال تحویل، در چند کنگره، حتی در «سلام صبح بخیر». شبکه های معاند دنبال یک نقطه ضعف بودند و این را دست گرفتند. اما نکته دردناک این بود که بیشتر از شبکه های معاند، همکاران خودم به این قصه دامن زدند. یک دوره ای شده بود که برای دیده شدن، هر کسی یک «#صادقی» می زد؛ ربطی هم نداشت! تبلیغ کردم می کرد، صادقی می زد؛ نظر سیاسی می داد، صادقی می زد.

شما گفتید پرابوسی برای خانواده تان خط قرمز است.

بله؛ در فرهنگ خانوادگی ما همیشه حاشیه نداشتن ارزش بوده. در زندگی مشترک هم که وارد می شوید، یک نفر دیگر هم کنار شماست و او هم در این قصه سهم دارد. شما حواس تان جمع است، اما آیا دوستان و آشنایان و فامیل هم با همان حساسیت مراقبت می کنند؟ همیشه نه.

یکی از تیتراژها درباره «شهروندی آمریکا» بی بودن شما بود. شما گفتید این دردناک ترین سوء تفاهم حرفه ای تان بوده. داستان چه بود؟

امسال هشتمین سالی ست که شهروند آمریکا هستم. در تمام ۳۰ سال کارم، هیچ کس نمی دانست. نه اینکه پنهان کرده باشم؛ اصلاً سروصدا نمی کردم. همسرم همیشه می گفت: «ما به جوری می ریم آمریکا و برمی گردیم که انگار از کرج تا تهران رفتیم.» حتی همکارانم هم نمی دانستند. تنها جایی که اطلاع داشتم، حراست سازمان بود؛ طبق قانون باید خروج و سفر را به عنوان مجری اعلام می کردیم.

پس چطور لورفت؟

داستانش پیچیده است. عکس های من توسط یک فرد، به دو گروه و دو پلتفرم فروخته شد. ماجرا کشیده شد به فضای مجازی و دادگاه. آن جالین موضوع لورفت، در واقع همان فردی که عکس های من را فروخته بود، همان ماجرا را هم بزرگ کرد و گفت: «ایشان اقامت آمریکا دارد.» خب خیلی از همکاران ما دارند! بعد هم در برنامه «برودکست کامران نجف زاده»، که خودش هم شهروند است، صریح پرسید و من گفتم: بله.

در مورد افشاگری عکس ها و دخالت رسانه ها، تجربه شما چه بود؟

راستش، من شش سال درگیر این قصه بودم و سال ها سکوت کردم. دو سال هم در دادگاه ها بودم. امین فردین افشاگری کرد و وویس هایی که به من رسیده بود، به فرد دیگری انتقال داده شد و از آنجا به رسانه رسید. حتی ۳۰۰ تا عکس شخصی من در دست نزدیک ترین افراد یا خانواده بود. من با مسئولین تماس گرفتم، موضوع روشن شد و پلتفرم و افراد خاطی را به پای میز محاکمه کشاندم و حکم گرفتم. این

صبر، مسالمت و آموزش دارد، نه سرزنش.

چقدر روایت ها در برنامه، روایت شخص خود شماست و چقدر دیکته می شوند؟

هیچ چیز در برنامه دیکته نمی شود. پای احساس و غیرت آدم ها در میان است و نمی توانم برای غیرت کسی خط تعیین کنم. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که به مهمان بگویم این را بگو، آن را بگو. ما تاکنون ۴۰-۵۰ مهمان داشتیم، بیست تا هشت تا پخش شده اند. شما نمی توانید به ۲۰-۳۰ آدم خط فکری بدهید. هر فردی یک پیشینه، خانواده و تجربه شخصی دارد و فقط وقتی روی صندلی می نشیند، چیزی که می بینید لحظه واقعی اوست، نه چیزی دیکته شده.

درباره تجربه برنامه «زینبیه» و حساسیت سیاسی و مذهبی توضیح می دهید؟

من مجری هستم، گوینده هستم، شغل من این است که حتی با قاتل، زنان حزب الله، جراح قلب، زندانی یا دزد هم گفت و گو کنم. این خاصیت شغل من است. در برنامه «زینبیه» با شرایط سخت دمشق رفتیم و ضبط کردیم. همکارانم هیچ وقت نمی توانستند از ابتدا قضاوت کنند، چون لحظه ای که می دیدند قاب خاص و محدود بود. ما یک شگرد ایجاد کردیم؛ دوربین ها روشن بود، اما مهمان متوجه نبود تا خود واقعی او بدون ماسک و سانسور دیده شود.

شایعاتی درباره پرداخت به مهمانان وجود دارد، تایید می کنید؟

این کاملاً غیرمنطقی و غیرعقلانی است. من هیچ وقت به کسی نگفتم «این را بگو، بعد پولت را می گیری». این شایعات از سوی شبکه های معاند پخش می شود و کمترین پایه واقعی ندارد.

درباره انتقاد رسانه ها و شبانه شهروندی آمریکایی شما چه می گوید؟

برخی می گویند چون شهروند آمریکاست، نمی تواند برنامه «زینبیه» را اجرا کند یا نمی تواند قضاوت کند. پاسخ من این است؛ همیشه گفته ام ای کاش همه ایرانی ها فرصت سفر یا دیدن آمریکا را داشتند. زندگی و خانواده من شخصی است و هیچ نسخه ای برای دیگران نمی پیچم. حتی درباره حجاب هم نظر قطعی ندارم؛ هر کس سبک و انتخاب خودش را دارد و احترام متقابل لازم است.

بعد از وقفه طولانی، چرا به «خط قرمز» پیوستید؟

کمتر از هشت ماه وقفه بود. دلیل بازگشت من به «خط قرمز»؛ احساس کردم به عنوان یک ایرانی و نماینده رسانه، در جاهایی کم گذاشتم. می خواستم نسل جوان، دهه هفتادی و هشتادی، که مقابل من می نشستند، دیده شوند و نگاه واقعی آن ها ثبت شود. در جریان جنگ ۱۲ روزه، وقتی شهر خلوت شد و مردم نگران بودند، من در بیمارستان بودم و همچنان مسیر رسانه ای و حرفه ای خودم را ادامه دادم.

تجربه شما از شروع «خط قرمز» و روزهای جنگ ۱۲ روزه چگونه بود؟

به محض شروع خط قرمز، تیم کارشان را استارت زدند، اما من می دیدم که شهر چطور خالی شده و مردم چقدر نگران اند. اما همان هایی هم که ماندند، چقدر با هم اتحاد داشتند. یک اتفاق در میدان تجریش بی نظیر بود؛ مردم خودشان کمک می کردند، بدون حضور کافی مأموران شهرداری. به من گفتند جمعیت زیادی به کمک آمده اند برای جمع آوری اجساد یا مهار آب لوله ترکیده. اولین کسی که نیاز به صندلی داشت، خودم بودم؛ دلم

می خواست در این اتفاق حضور مستقیم داشته باشم.

وقتی به من پیشنهاد شد، اطرافیانم گفتند: «نه، نه این کار تولیدی را نکن.» اما من همیشه با این نوع نگاه مخالفم.

معتقدم مجری در هر سکو یا قاب رسانه ای برای مردم خدمت می کند؛ این ربطی به کلاس یا سطح برنامه ندارد. حتی اگر مدیران بالاتر بگویند: «تو می توانی یک شبکه یا شهر را نجات بدهی»، من مسئولیت خودم را انجام می دهم. درست مانند جراح قلب که وقتی بیمار نیاز دارد، دکتر می رود و نجاتش می دهد؛ من هم همان کار را در جنگ رسانه ای انجام دادم. دو نکته برای من در حضور در خط قرمز مهم بود: با تیمی کار کنم که قبلاً تجربه همکاری داشتند و کاربلد بودند و صندلی ای که خودم می خواستم روی آن بنشینم و اینکه کشورم وارد جنگ رسانه ای شده بود و من باید در آن سنگر نقشی ایفا می کردم.

جذاب ترین تجربه شما از گفت و گو با نسل جوان چه بود؟

از روز دوم برنامه، خط قرمز ویرال شد بدون اینکه هزینه ای برای سوشال مدیا کنیم؛ برنامه خودش خودکار دیده شد. بخشی از جذابیت برنامه برای من، ملاقات با مادری بود که نوزادی در بغل داشت و فعال در جریان زن، زندگی، آزادی بود. او از سمنان ساعت سه صبح آمده بود تا صدایش به گوش مسئولان برسد. دختر بسیار باسواد و مسلطی بود، حتی من احساس کردم اصلاً نباید حرف بزنم، چون او بسیار توانمند و با تمرکز صحبت می کرد.

همچنین خانم های دیگر، حتی ۵۲ ساله ای که ۳۰ سال در رسانه بودند، جذابیت خاص خودشان را داشتند؛ اشک هایشان واقعی بود و وقتی نواز بود آرامشان کنم، دستشان را گرفتم. شاید یکی دو مورد بود که به دل من نمی نشست و احساس می کردم واقعیت کمی غلو شده است، اما اغلب مهمان ها برای من جذاب بودند.

درباره انتخاب مهمان ها و حساسیت برنامه توضیح می دهید؟

حضور در «خط قرمز» به هیچ وجه آزاد نبود؛ همه مهمان ها آنالیز و تحقیق دقیق می شدند. انتخاب مهمان ها با حساسیت بالایی صورت می گرفت، چون شبکه های معاند با کوچکترین چیز شروع به کالبدشکافی می کردند. هدف ما این بود که «خط قرمز» تیر درست در جنگ نرم بزند.

یک خاطره ویژه از مهمانان «خط قرمز» دارید؟

خانم مهدیس نادری، اصالتاً از خاندان پهلوی، صریح و روراست صحبت کرد. گفت: «من خاندان پهلوی را دوست دارم چون همشهری من هستند، اما نقد و قضاوت درباره خط و سیاست با علاقه شخصی متفاوت است.»

یک تجربه دیگر، درباره یکی از مهمان ها بود که در جشن تکلیف مدرسه اش پشت سر رهبری نشسته بود و از همان زمان احساس تعلق و احترام پیدا کرده بود. او در جنگ ۱۲ روزه، تهران را ترک نکرد و می گفت: «اگر شهرم را ترک نمی، بی غیرتی می کنم»، اما به دلیل فرزند و خانواده، اطاعت کرد و حضورش در برنامه و سخنانش بسیار تأثیرگذار بود.

پیام نهایی شما برای مخاطبان و همکاران چیست؟

از بینندگان تلویزیون اینترنتی صبا سپاسگزارم که ما را دنبال کردند. امیدوارم همکاران دیگر هم تجربه حضور در «خط قرمز» را داشته باشند و ببینند سختی کار چقدر است؛ هرچند برنامه در ظاهر ساده است، انتخاب لوکیشن، مهمان و جزئیات حرفه ای بسیار دقیق و پرستیز بالابست. «خط قرمز» اکنون یک سنگر رسانه ای واقعی است و امیدوارم هر کسی که به این رسانه اعتماد دارد، بتواند تجربه حضور و بیان صدای خود را داشته باشد.